

ده سال از ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران و جنایت نابخشودنی رژیم جمهوری اسلامی در 17 سپتامبر 1992 در رستوران میکونوس در برلین، آلمان فدرال، می گذرد

هموطنان عزیز، رفقا و دوستان مبارز و ارجمند،

17 سپتامبر 2002 میلادی، درست ده سال از ترور رفیق مبارز و زنده یادمان دکتر صادق شرفکندی و همراهانش، رفقا، فتاح عبدلی، همایون اردلان و نوری دهکردی، در رستوران میکونوس در برلین می گذرد. اگر چه فقدان این رفقای مبارز برای همه ما یک ضایعه سنگین است، و در ده سال گذشته یادشان برای همزمان، همراه با درد و رنج بوده، ولی ما همیشه و در همه حال خاطره این رفقای جان باخته خود را گرامی و جاودان می داریم و در اینجا به خاک پاک مزارشان سوگند یاد می کنیم که پرچم مبارزه آنان را تا زنده ایم در حال اهتزاز نگه داریم.

رفقای ارجمند و دوستان عزیز، آنگونه که همه آگاهیم و نتیجه دادگاه محاکمات تروریستها در برلین نیز نشان داد، کوراندیشانی، چون رهبران جمهوری اسلامی ایران، بویژه خامنه ای، رفسنجانی، ولایتی و فلاحیان، طراحان این ترور بودند. آنان بدلیل ترس و وحشی که از نیروی بالنده خلق کرد در وجود خود می دیدند و قبل از همه نگرانی از نفوذ روز افزون حزب دمکرات کردستان ایران را که بدون شک حامی و پشتیبان احزاب مترقی اپوزیسیون ایرانی در مناطق کردنشین بحساب می آید، داشتند و حضور فعال این حزب و رهبرانش را خاری در چشم خویش دانسته (وهنوز هم میدانند)، طرح چنین عمل جنایت کارانه و قرون وسطایی را ریخته و بمرحله اجرا در آوردند. بی تردید چنین اعمال و رفتار وحشیانه ای با مخالفان و دگراندیشان، فقط در مخیله بی منطقیان جای دارد. بنا براین، گردانندگان جمهوری اسلامی ایران را نمی توان از چنین قانونمندی مستثنا نمود و بدین ترتیب جز افشاگری درباره این جنایات و بی آبرو کردن عاملان آن در اذهان عمومی جهان که نهایتاً باید به سقوط افکار قرون وسطایی در سرزمین ما نیز بیانجامد، هیچ صحبت و رهنمود دیگری کار ساز نیست و ره بجایی نخواهد برد.

در طول تاریخ آنگونه که تجربه شده، عمر دیکتاتوران و بی منطقیان بسیار کوتاه بوده است، و ملایان حاکم بر سرزمین ما نیز واقفند که همانند سلف خود، دیر یا زود صحنه را باید ترک گویند. این افق برای ما، همانند روز، روشن است که آینده از آن توده های کار و زحمت خواهد بود. منتها برای سرعت بخشیدن به سرنگونی این قاتلان و غاصبان حکومت، اتحاد عمل نیروهای مردمی همه خلقهای ایران شرط لازم و ضروری است. امید است این گردهم آییها و تجمعها، نه فقط به منظور بحث بر سر واژه تروریسم، عاملان ترور و یا گرامی داشت یاد و خاطره رفقای جان باخته و نستوهی باشد که هستی خود را در طبق اخلاص نهاده و فدایی جاودان آرمانهای والای خلق ستم دیده خویش شدند، بلکه در این مکان و جاهای دگر، نخستین گامها نیز بسوی پیوند ناگسستنی و اتحاد همه مبارزان راه آزادی برداشته شود. این نکته برای همه ما، کماکان واضح است که ترور دکتر صادق شرفکندی و یارانش نه اولین قربانیان این راه دراز مبارزات برحق خلق کرد بوده و نه آخرین آن هم خواهد ماند. پر مسلم است، تا زمانی که دیکتاتورها بر جامعه چند ملیتی ایران حاکمیت دارند، و خلقهای این سر زمین به نحوی تحت ظلم و ستم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ملی قرار می گیرند، مبارزه ما برای به چنگ آوردن حقوق خویش باید ادامه داشت و بدون شک، این نبرد نا برابری، از جان گذشتگی و خون مبارزان بیشتری هم خواهد طلبید. برای صحت این ادعا، کافی است نگاهی به گذشته نه چندان دور، یعنی فقط به تاریخ چندین دهه اخیر مبارزات خلق کرد بیاندازیم، در آن خواهیم دید که نسلهای پیش از ما، با وصف داشتن کمترین امکانات، بمقاومت دلیرانه خویش دوام بخشیدند و خونهای بس فراوانی هم در این راه دادند. در واقع اغراق نخواهد بود اگر بگوییم: در پای هر تک درخت از جنگلهای انبوه کوهستانهای کردستان خون پیشمرگانی در راه مبارزه برای آزادی و حق تعیین سر نوشت خلق کرد ریخته شده است. اکنون چگونه باید نهال و لاله های گلگون مبارزه برای کسب حقوق ملی خلق کرد را که با خون پاک این جان باختگان آبیاری شده به ثمر رسانید؟

با پیشرفت علم و صنعت و بویژه تحولات اعجاز انگیزی که تکنولوژی مدرن در این آغاز قرن بیست و یکم، در روابط بین انسانها، دولتها و کشورها بوجود آورده، مسلماً این تغییر و پیشرفت تأثیر خود را نیز بر شیوه مبارزه خلقهای تحت ستم در سراسر جهان گذاشته است. پس این تحول عظیم ما را نیز موظف میکند در برنامه های تاکتیکی و استراتژی (درازمدت) خود، بویژه در آنچه که مربوط به مبارزات اجتماعی و سیاسی و نظامی می شود، تجدید نظری جدی بنماییم.

آن روزها، مبارزان خلق کرد، در جنگ و نبرد مسلحانه ای نا برابر، باهدف بدست آوردن حقوق ملی خویش می رزمیدند، امروزه، نسل ما باید بکوشد قلم را جاگزین اسلحه و منطق و میز مذاکره را با میدان رزم عوض نماید و زور آزمایی را به بحث و گفتگو بکشد. گرچه متأسفانه ما هنوز هم با رژیمهایی سر و کار داریم که نمی خواهند منطق را به آسانی به پذیرند. آنها چه بسا به دلیل ضعف منطق خویش، حل مشکل را فقط در نابودی فیزیکی مخالفان خود می بینند. لذا ما باید با فعالیت پی گیر و رجوع به افکار عمومی در سطح جهان این چنین رژیمها را با افشاگری به زانو در آوریم و به پذیرش واقعیات عینی حاکم بر جوامع متمدن مجبور نماییم. باید به آنها یاد داد که ترور و نابودی فیزیکی مخالفان، نه اینکه نمی تواند کلید حل معما باشد، بلکه بر نفرت و انزجار توده ها نسبت به عاملان این نوع جنایات نیز خواهد افزود. باید به آنها گوشزد کرد، که با ادامه این سیاست ترور و رفتار قرون وسطایی با مخالفان، بدون تردید سر نوشتی مانند طالبان در افغانستان در انتظارشان خواهد بود. چیزی که به سیاست خلق کرد در برابر حاکمان جبار ایران مربوط می شود، سیاست زور و انتقامجویی نیست، بلکه سیاست نبرد و مبارزه برای حاکمیت دمکراسی بر جامعه و رسیدن به حق تعیین سر نوشت خلقها از طریق دیالوگ است. بنا براین راه و شیوه عملکرد رهبران مدبر و کاردانی مانند دکتر قاسملو و دکتر شرفکندی و نظیر آنان، یعنی همان راه دیالوگ با تمام جوانب خطر ناکش که بتلخی تجربه شد، راه اشتباهی نمی تواند باشد. پس با عزم راسخ باید کوشید که این نوع رژیمها را وادار به قبول و پذیرش منطق نمود. باید به آنها تفهیم کرد، که در آغاز قرن بیست و یکم، بکارگیری شیوه قرون وسطایی، دیگر بردی نخواهد داشت. باید با نیروی لایزال توده ها برهبری احزاب و سازمانهای مترقی، پیشرو و متحد، آنان را از اریکه قدرت به زیر کشاند. راه دیگری به نا کجا آباد است و موفقیتی نخواهد داشت.

در دهمین سال بزرگداشت خاطره جان باختگان خلق کرد و مبارزان راه آزادی و دموکراسی برای ایران و حق تعیین سرنوشت خلقتها، چه موضوعی حاد تر و مهم تر از بحث و بررسی تروریسم و بویژه از نوع دولتی آن و نقش وهدف حاکمان ایران در حمایت از تروریسم جهانی و نهایتا تدابیر کشورهای آمریکایی و اروپایی پس از واقعه 11 سپتامبر 2001، در برخورد با این مریضی خطرناک، می تواند باشد؟ امیدواریم نشر این بحث و توضیحات زیرین بتواند به بیداری و روشنگری قشر جوان جامعه ما، که در سایه فرهنگ اسلامی رشد کرده اند، کمکی بنماید.

ترور چیست و بدیده ای بنام تروریسم کدامست؟

ترور یک واژه فرانسوی است و بمعنی خوف و وحشت آمده. این واژه، اولین بار در سالهای 1792-1793 میلادی در روند انقلاب کبیر فرانسه برای قتلهای سیاسی مخالفان رادیکالیزه شدن انقلاب، مانند قتل برخی از سران ژیراندیستها (یک گروه میانه رو) و هواداران سلطنت مستبد و غیره، بکار گرفته میشود. ترور بمعنی همان قتل سیاسی در زبان فارسی نیز امروزه متداول شده است و واژه تروریست را هم برای طرفدار اصول تشدد و طرفدار ایجاد رعب و وحشت بکار می برده اند. (رجوع شود به تاریخ جهان به آلمانی 1969 ص 452 و فرهنگ دهخدا، جلد 15 ص 636)

این معنی لغوی است که در فرهنگ نامه ها و در کتب تاریخی برای واژه ترور و تروریست آورده اند. در واقع بررسی اعمال ترور و تروریستی، نیاز مبرم به نگاهی بتاریخ بکارگیری ترور بعنوان قتل سیاسی از دو بیست و اندی سال پیش به این طرف، یعنی از انقلاب فرانسه تا به امروز دارد. اما از آنجا که این کارمستلزم معلومات بس وسیع و وقت فراوان است و بنده از هر دو کم بهره ام، لذا در اینجا فقط به بیان نکاتی چند و اشاراتی کوتاه بسنده می شود. همانگونه که در پیش ذکر شد، ترور را انقلابیون در فرانسه علیه هواداران حکومت مستبد و ضد انقلاب انجام می دادند. نمونه کلاسیک آن در سرزمین خود ما، فداییان اسماعیلیه علیه پادشاهان مستبد بودند که خیلی پیش تر از انقلاب فرانسه بوقوع پیوسته است. اکنون اگر درامر مقایسه برآییم، می توان، مثلا مجاهدین خلق را در ایران وارثان فداییان اسماعیلیه و چریکهای فدایی خلق سه دهه پیشین را وارثان انقلابیون فرانسوی قرن هیجدهم، دانست. قابل ذکر است که در مجمع ملی انقلابیون فرانسه ترور بعنوان یک قانون به تصویب رسید و در همان سال 1793 در حمله منسوب به ترور اول، رقیمی بیش از 20 هزار نفر از جمله تعداد فراوانی روحانی مسیحی، هوادار سلطنت خود کامه، در سرا سر فرانسه کشته شدند، در کلیسا ها را بستند و کاتدرال معروف نوتردام را تبدیل به محل تجمعا و نمایش صحنه های تئاتر نمودند. که این خود یک برخورد بسیار رادیکال بود.

(رجوع شود به تاریخ اروپا از 1450 تا 1815 میلادی، به زبان انگلیسی چاپ ایالات متحده آمریکا 1958، ص 613-615)

اکنون بیش از دو بیست سال از آن روزها می گذرد، ولی انسان از خود می پرسد، که چه عواملی باعث می شوند، هنوز بعضی افراد، گروهها، احزاب وحتا دولتها نمی توانند مخالفان خود را به نحوی تحمل کنند؟ چرا هر چه درجه آگاهی در جوامعی پایین تر است، بیمان اندازه سطح افراطی گرای و انتقام جویی و نفرت در تار و پود وجود برخی از انسانهای آن جوامع تنیده شده و بالا تر از دیگر جاها است، چرا بعضی ها تنها درمان درد را در نابودی فیزیکی مخالفین خود می بینند؟!

اینها و دهها پرسش دیگری می توانند تمام وقت، ما را بخود مشغول سازند. ولی در اینجا یک پاسخ بنظر من می آید، و آن، همانگونه که در پیش اشاره شد، هنگامی است که انسان در برابر منطقی دیگران عاجز است و توانایی دفاع لفظی از خود را ندارد. بنابراین تنها راهی که برایش بازمی ماند، دست بشمشیر بردن و طرف را بنحوی به سکوت وا داشتن است. حالا این کار اگر از نوع انقلابی نظیر انقلابیون فرانسه هم بوده باشد، امروزه محکوم است. در اصل اراده ی از میان برداشتن کسانی که زندگی را بشیوه و سبک دیگری می پسندند و دارای طرز تفکر غیر از حاکمان و قدرتمندانند، از فرهنگ انتقامجویی و افراطی گرای سرچشمه می گیرد و این نعمت نا میمون خدا که پیش از همه به قوم یهود اعطا شده بود، به برخی از مردمان سرزمینهای اسلامی نیز از 1400 سال پیش به اینطرف به ارث رسیده است. بطوری که دیده شد، در قرون وسطا مخالفان را از طریق ترور از میان برداشتن کاری طبیعی بود. در این کار اصولا، ترور قلدران و خون خواران در برنامه انقلابیون قرار داشت. آنان از طریق ترور می خواستند از مستبدان زهر چشم گرفته و آنان را به زانو درآورده و تابعی از اراده مردم سازند، گرچه آن همد زیاد هم پسندیده نبود، ولی بهر حال به سبک دو بیست سال پیش انجام می گرفت. برعکس، دنیای امروز دیگر ترور را بر خوردی وحشیانه و تروریست را بی منطق و عقب افتاده ارزیابی می کند. ولی با این وصف دیکتاتوران و بی منطقیانی مانند گردانندگان جمهوری اسلامی ایران از ابزار ترور برای رسیدن به اهداف خود استفاده می کنند و علنا به ترور دولتی علیه نخبگان جامعه روی آورده اند. متأسفانه باید گفت: هنوز در سر زمین ما، درجه آگاهی آن مردمانی که از چنین رژیمهای قرون وسطایی حمایت می کنند، به آن حد نرسیده است که خود را از تابعیت کور برهاند و از جامعه ابزار و آلت دست بودن بیرون آیند و زورگویی و قلدری را محکوم کنند و در برابر آن مقاومت نشان دهند. بهمین دلیل حاکمان قلدرد هم از این نا آگاهی و پیش از همه از صداقت توده ها، سو استفاده می کنند، و بنا بر این دیگر برای دفاع از حکومت مطلقه خود هم نیازی به بکارگیری منطق، اگر داشته باشند! نخواهند دید. بدین ترتیب با زیر پا گذاشتن حقوق دیگران و با توصل به چماق و زور بخش آگاه و منتقد جامعه را سرکوب می کنند و اگر با مقاومت بیشتری روبرو شوند و پاسخی هم در برابر پرسش بجا و منطقی دیگر اندیشان نداشته باشند، به ابزار شناخته شده بی منطقیان، یعنی ترور و نابودی طرف مقابل روی می آورند. در کنار شیوه ترور سیاسی که در دو بیست سال پیش با استدلال انقلابیون در قرون وسطا، بصورت قانون هم تصویب شده بود و امروزه طرد شده است، ترور دیگری هم هست که ریشه در انتقام جویی و افراطی گرای دارد. این ارث شوم همانطور که در پیش ذکر شد، اول از یهودیت و بعد هم از اسلام به نسل ما رسیده است. استدلال انقلابیون فرانسه برای اعمال ترور آن بود: چون تو سیستم کهنه و مستبد را می خواهی پس باید بمیری، ولی امروزه، گروههای افراطی و دگمی هستند، که می گویند: چون تو سیستم مدرن می خواهی پس غرب زده ای و باید بمیری. بنا بر این در چنین شرایطی، مبارزه علیه ترور یک نوع مبارزه بین منطق و جهل و دانایی و نادانی است. شق دوم، آن چیزی است که به ویژه در ایران ملایان حاکم، آشکارا و بدون استدلال علیه مخالفان خود، بکار گرفته و می گیرند. بدین ترتیب می گویند یا باید آنچه که ما دیکته می کنیم بپذیری یا کشته می شوی و این روشی بود که در زندانهای جمهوری اسلامی ایران، در سال 1367 (1988) بدستور مستقیم خود آیت الله خمینی درباره زندانیان دگراندیش به شکل دولتی آن بکار گرفته شد.

بدینگونه، عوامفریبان و جاهلانی مانند ملایان ایران با افکار قرون وسطایی که در این دنیای متمدن، جا ومقام و موقعیتی را با فریب توده ها و به نا حق بچنگ آورده اند، نمی خواهند به آسانی از دست بدهند. اینجاست که نبرد بین حق و باطل آغاز می گردد. همانطور که در پیش هم مکررا اشاره شد، چون این عوام فریبان در مقابل منطق خلقتا عاجز هستند، پس به نابودی فیزیکی پیشروان آنان روی می آورند و آن ترور شخصیتهای کارآ و نخبگان جامعه است.

مروری بر پیدایش شکل نوین ترور و تروریسم در خاور نزدیک و میانه

اکنون اجازه دهید، نگاهی اجمالی به اوج گیری ترور در خاور نزدیک و میانه و نقش شیعیان ایران بویژه بعد از انقلاب 22 بهمن و به دست گرفتن قدرت و آغاز حمایت از تروریسم بین المللی در خارج از مرزهای ایران و استفاده از ابزار دولتی برای ترور مخالفان خود، بیان‌ازیم.

ایدیولوژی اسلام شیعه بر اساس حاکمیت خدا بر روی زمین نهاده شده است و شیعیان ایران برهبری آیت الله خمینی که از سالهای شصت میلادی مخالفت خود را با اصطلاح جهش بسوی تمدن بزرگ محمد رضا شاه علنی کردند، نخست بدنبال مکان مناسبی بودند که قادر باشند این ایدیولوژی و مکتب را در کمال آزادی گسترش دهند. این کار بدلیل کنترل ساواک، با وصف باز گذاشتن درمساجد و آزادی نسبی ملاها بدستور آمریکا و قلع و قمع دگراندیشان توسط شاه، کمی بامشکل روبرو بود. پس برای رسیدن بچنین هدفی خارج از ایران، چه مکانی می توانست بهتر از لبنان باشد که اولاً، یک بخش بزرگی از مردم آن دیار از شیعیان افراطی هستند، دوماً، اکثر آنان از مکتب خمینی پیروی می کنند، و سوماً، شیعه های لبنان از طرف رژیم ایران در مقابل مارونیتهای مسیحی لبنان و ارتش اسرائیل، حمایت مالی می شدند و هنوز هم می شوند.

در سال 1960 میلادی پس از مرگ سید عبدالحسین شرف الدین رهبر شیعیان لبنان، بدستور مرجع تقلید شیعیان ایران (آیت الله بروجرودی؟) شخصی بنام امام موسی صدر که در حوزه علمیه قم مشغول تدریس بود، بعنوان جانشینش به لبنان فرستاده شد. ایشان در لبنان دست به فعالیت گسترده ای زدند. (رجوع شود به سایت اینترنتی زیر نام امام موسی صدر به زبان انگلیسی) بطوری که قادر شدند درسال 1964 شورای عالی شیعیان لبنان را بنیانگذاری کنند. آنطور که، به تجربه تاریخ، انشعاب در ماهیت شیعه نهفته است، در سال 1972 بین امام موسی صدرو رهبرستی شیعیان یعنی کمال اسد، سختگوی پیشین مجلس لبنان، اختلافی بروز کرد و امام موسی صدر با انشعابی ضربتی جنبش محرومین را بوجود آورد. در واقع جنبش معروف به "امل" (امید) که هنوز هم وجود دارد، در سال 1975 از بطن این "جنبش محرومین" پیدا شد که رهبری مذهبی آنرا امام موسی صدر بهمه داشته است. او در سال 1978 هنگام دیداری از لیبی، ناگهان ناپدید شد و تا کنون نه خبری از زنده ماندنش و نه از جنازه اش بدست آمده. اولین هواپیما ربای، زیر نظر حسین موسوی یکی از رهبران جنبش امل، پس از نا پدید شدن امام موسی صدر انجام گرفت. از سال 1980 رهبری جنبش امل بدست یک حقوقدان شیعه بنام نبی بایری افتاد و همان حسین موسوی هوا پیما را معاون ایشان گردید. جنبش دیگری که از طرف رژیم تهران حمایت ممتد مالی می شد، حزب الله لبنان است که بسیار رادیکال تر از جنبش امل خود را نشان می داد. حسین موسوی نیز از سال 1982 دست به یک انشعاب زد و از جنبش امل و نبی بایری جدا شد و به حزب الله لبنان پیوست و سپس سختگوی حزب الله گردید. اما بقیه "امل" به رهبری نبی بایری تا سال 1984 بسیار میانه رو ماند. حسین موسوی، پس از انشعاب از "امل"، مرکز آموزش حزب الله را به شهر قبلا توریستی و بعدها بسیار مذهبی و شیعه نشین بعلبک انتقال داد. در واقع بعلبک به ستاد آموزشی تروریستها و افراد رادیکال حزب الله تبدیل گردید. رهبران حزب الله پیرو مطلق دستورات مذهبی آیت الله خمینی بودند. برای نمونه، حسین موسوی به عنوان سختگوی حزب الله، در یک نشست، گفته بود:

"ما چه از نظر سیاسی و چه از نظر عقیدتی و مذهبی، مرید امام خمینی هستیم. در تطابق با آموزشهای امام خمینی، ما با هر گونه آثار فساد در روی زمین، با تمام قوا مبارزه خواهیم کرد. همچنین بر علیه همه آن عناصری که در برابر مسلمانان بایستند. جنگ ما، هم زمان علیه شرق و غرب است. بر علیه شوروی و بر علیه آمریکا. هدف ما عبارت است از مهیا کردن شرایط حکومت امام زمان بر روی زمین، یعنی حکومت حقیقت و عدالت. ایران مرکز کسب الهام، قبله و راهنمای ما است". (رجوع شود بمرگ در راه خدا، شیعیان و تروریسم به زبان آلمانی نوشته رولف تاپ هوفن و همچنین ترجمه بخشهای مهمی از آن توسط پرویز دستمالچی، چاپ برلین اکتبر 1995 ص 17)

یکی دیگر از رهبران امل اسلامی، که این نیز انشعابی از جنبش امل و وابسته به حزب الله لبنان است، بنام محمد تقی المدرسی که در عراق زندگی می کند، روزی در تهران ادعا نموده بود: "من می توانم در مدت یک هفته پانصد نفر از مؤمنین را گرد هم آورم. مؤمنینی که آماده اند تا در یک عملیات انتحاری شرکت کنند". در رابطه با شستشوی مغزی جوانان متعصب شیعه، شخصی بنام شیخ راغب حرب معروف به "آیت الله انتحاری ها" بطوری که گفته می شود، او از وابستگان به سپاه پاسداران ایران بوده، به آن اندازه برای آن دسته از جوانان آماده ی انتحار، موعظه می کرده، که آنان حاضر می شدند با دل و جان برای خدا بمیرند. با بیان چنین جملاتی که بوی خون از آن برمی خیزد و گویندگانشان هم از قدرت نظامی کافی برای رسیدن بهدف استقرار حاکمیت خدا بر روی زمین، در خواب هم نمی توانند بر خوردار باشند، پس تنها راه رسیدن به چنین هدف رؤیایی، دست به جنایت و ترور زدن است و بس. برای این کار مسلماً نیاز مبرم به هزینه و بودجه جانی و مالی بس سنگین بود، که این گره ی کور با آمادگی جوانان متعصب تشنه دیدار با حوریان و غلمانان بهشت و کمک مالی حکومت ایران باز و مشکل حل می شد!

آنطور که پرویز دستمالچی به نقل از رولف تاپ هوفن آورده است: در پاییز سال 1982 رژیم ایران پنجهزار پاسدار را از طریق سوریه برای کمک به جنگ "مقدس" لبنان علیه اسرائیلی ها به آنجا می فرستد که در بهار سال 1983 بیشتر پاسداران به ایران بر میگرددند و فقط پانصد پاسدار در شهر بعلبک مرکز مهم شیعیان، برای آموزش لبنانیان می مانند. در واقع شاخه تروریستی حزب الله لبنان از همین سال 1983 در بعلبک بوجود می آید. یعنی آن کسانی که حاضر بودند در راه خدا بجنگند و حتا بمیرند، در این جنبش نام نویسی می کردند، که این گروه، رابطه بسیار نزدیکی با رژیم ایران داشتند. محتشمی سفیر آن وقت ایران در دمشق که بعدها وزیر کشور شد، آموزش و حمایت حزب الله را از دمشق زیر نظر داشت و سالانه مبلغ حد اقل صد میلیون دلار توسط ایشان به حزب الله داده می شد. این کمک صد میلیون دلاری ایران به سربازان متعصب خدا تا سال 1988 ادامه داشت ولی بعد از آن تا مدتی این مبلغ بدیالی، به ده میلیون کاهش یافت. مجدداً در ماه اکتبر 1991 مبلغ 86 میلیون دلار بحساب جنگجویان خدا در لبنان واریز گردید. (رجوع شود به همان منبع ترجمه توسط پرویز دستمالچی، چاپ برلین اکتبر 1995 ص 51)

آموزش دیدگان سپاه پاسداران و حزب الله لبنان بعنوان ابزار تروریسم دولتی

رژیم تهران با این و نخر جیها و دست و دل بازی ها بمنظور پیاده کردن "حاکمیت خدا بر روی زمین" کادرهای ورزیده ای تربیت می کرد که در آدم ربایی، گروگان گیری، بمب گذاری در اتومبیلها، عملیات انتحاری، هواپیما ربایی و قتل و ترور مخالفینش، مهارت کامل داشته باشند. علاوه بر اجبر کردن این افراد چه ایرانی و چه عرب مسلمان شیعه و حزب الله، به سازمانها و گروههای اسلامی از نوع: اتحاد اولی برای انقلاب اسلامی در عراق، جبهه اسلامی برای آزادی بحرین، حزب اسلامی الدعوه (که این گروه دارای شاخه هایی در کویت، بحرین و لبنان است)، سازمان انقلاب اسلامی در شبه جزیره عربستان و نیز گروههای تروریستی ضربتی که در مصر و تونس و الجزایر و مراکش داریم در راه هستند، کمکهای مالی فراوانی می شده و می شود. بویژه در ایجاد و سر پا نگهداشتن این گروهها، ایران نقش درجه اول را دارا است که بدینوسیله بتواند رژیمهای این کشورها را بزانو در آورد. نگاهی کوتاه به کردار عوامل مرتجع رژیم جمهوری اسلامی در خارج از کشور، پس از یورش اول در سالهای 1981 و 1982 به احزاب و نیروهای مترقی و مردمی و

سرکوب آنان در داخل کشور، نشانه بارز تروریست دولتی را به جهانیان نشان می دهد. ایران از همان سال 1982 در فعالیتهای تروریستی شیعیان، پیش از جنگ لبنان شرکت فعال داشت. هدف این رژیم در مرحله نخست، ایجاد بی ثباتی در کشورهای حوزه خلیج فارس و به تابعیت درآوردن رژیمهای آنها بود. در مرحله دوم، مجازات فرانسه، به دلیل حمایت او از عراق و در مرحله سوم، مبارزه علیه حضور نظامی آمریکا در منطقه و نهایتاً جنگ علیه اسرائیل را دنبال میکرد. به همین دلایل، رژیم مالاها برای به سکوت واداشتن کشورهای اروپایی در مقابل نقض ابتدایی ترین حقوق انسانی در ایران، با استفاده از سفارتخانه ها و کنسولگریهای خود، گروههای تروریست را زیر نام دیپلمات!! بمنظور ترور رهبران نیروهای اوپوزیسیون ایرانی مقیم این کشورها، اعزام نموده و یا مأموران و بازرگانان اروپایی را بدلیل وبهانه های گوناگون به گروگان می گرفت و یا بوسیله گروههای مورد حمایتش در پایگاهها و مراکز نظامی و صنعتی آنان در اقصا نقاط جهان بمب گذاری می کرد، مانند بمب گذاری در ساختمان پایگاه نیروی دریایی آمریکا در لبنان و مقر سربازان فرانسوی در لبنان، در اکتبر 1983 و بعدها بمب گذاری در سفارت اسرائیل در بویونس آیرس که منجر به قتل 29 نفر و زخمی شدن 290 نفر و غیره، و اقدام به یک سری بمب گذاری در دیگر اماکن و ترور برخی از سران اوپوزیسیون ایرانی، مانند ترور تیمسار غلامعلی اویسی و برادرش حسین اویسی در پاریس در سال 1984. جریان بمب گذاری ها و احضار وحید گرجی به اصطلاح مترجم سفارت ایران در پاریس برای بازجویی، که گویا بمب گذاری سال 1986 در پاریس را که منجر بکشته شدن 13 نفر شد، با طرح و رهنمود گرجی بوده. به همین دلیل محاصره سفارت ایران توسط پلیس فرانسه برای مدتی ادامه داشت و بدنبال آن به قطع روابط دیپلماتیک بین دو کشور منجر گردید.

ترور بیژن فاضلی (فرزند یک فیلم ساز ضد رژیم) در اوت 1986 در لندن، سختی مجروح شدن شخصی بنام امیر پرویز با بمب گذاری در اتومبیلش در ژوئیه 1987. ترور مهندس محمد علی توکلی نبوی و نورالدین نبوی (پدر و پسر) توسط "سربازان امام خمینی" در دوم اکتبر 1987. اینها عواملی بودند که لندن و پاریس را به عکس العمل های نسبی وا داشت. به همین دلایل رژیم ایران مجبور بود از دیگر پایگاه ها برای ادامه جنایات خود استفاده کند. با از سرگیری روابط اقتصادی و قول امضا قراردادهای چند میلیارد دلاری بین دولت ایران و اطریش، از سال 1987 مرکز تروریسم دولتی به وین انتقال یافت. نتیجه تأسف بار آن، نادیده گرفتن رسیدگی به ترور زنده یاد دکتر قاسملو بود که قتل این رهبر نامی حزب دمکرات کردستان و یارانش، در تاریخ 13 ژوئیه 1989 بر سر میز مذاکره با نمایندگان رژیم تروریست پرور، انجام گرفت و با وصف شناسایی قاتلان و پناه آنها در سفارت ایران، دولت اطریش با کمال بی شرمی، حد اقل یکی از قاتلان و عاملان ترور را که می توانست دستگیر کند، علناً سوار بر هواپیما نمود و به ایران فرستاد. تازه یک روز پس از خروج آن قاتل، برای خالی نبودن عریضه، از طرف دادستانی کشور اطریش حکم بازداشتش صادر گردید (نوش داروی پس از مرگ سهراب)!

با تمام این توصیف شبکه تروریستی و جاسوسی که مهدی اهری مصطفوی سفیر پیشین ایران در بن و قبل از آن در وین و طراح هواپیما ربایی تی دبلیو-847 در ژوئن 1985، بوجود آورده بود و این ترورها و ترورهای بعدی را نیز بحساب این شبکه می توان گذاشت، نه اینکه هنوز در سفارتخانه ها و کنسولگری های ایران از بین نرفته اند، بلکه در کنار آنان، مؤسسات و نهادهای دیگری مانند اتحادیه های اسلامی، خانه های فرهنگی، خانه های معلولین و نیز شرکت های تجاری و حمل و نقل در فعالیت های تروریستی که وظایف لجستیکی را به عهده داشتند، تا حدودی فعال مانده اند. برای نمونه در همان سالها، شرکت یونی ماکس در شهر لنتز به مدیریت شخصی بنام بهشتی که در معاملات غیر قانونی اسلحه دست داشت و یا شرکت هیشا در گراتس و شرکت رهبر در سالتزبورگ و غیره در زیرنامه های مختلف بغالیت جاسوسی و یاری رساندن به اعمال تروریستی فعال بوده و کماکان هنوز هم زیر نامه های دیگر فعال اند. بدین ترتیب حکومت مالاها با ایجاد رعب و وحشت این کشورها را در مقابل جنایات خودش به سکوت وا می داشت. صحت این موضوع، آنگونه که در پیش ذکر گردید، بخوبی ملاحظه شد که پس از ترور زنده یاد دکتر قاسملو و یارانش در وین (1989)، دکتر کاظم رجوی در ژنو (1990) و دکتر شاهپور بختیار در پاریس (1991) و غیره، این دولتها، نخست، کمترین عکس العملی را از خود نشان دادند. در واقع تا مدتها پاریس و لندن و وین و ژنو و برلین مراکز کنترل عملیات تروریستی رژیم تهران بوده و هنوز هم پایه های آن کاملاً ریشه کن نشده اند.

در پایان جنگ ایران و عراق، کشورهای اروپایی برای باز سازی ویرانی های جنگ بمنظور نزدیکی با رژیم تهران و بدست آوردن قراردادهای سود آور از هم سبقت می گرفتند. در این میان روابط اقتصادی و سیاسی آلمان با ایران بهتر از پیش، دوباره برقرار شد. بدلیل همین نزدیکی، وزارت امور خارجه آلمان به گزارشات در باره تروریسم بین المللی و نقش ایران در آن نمی خواست توجهی داشته باشد. چه بسا همین کم توجهی دولت آلمان و نادیده پنداشتن آمد و رفت های مشکوک به سفارت و کنسولگری های ایران، یکی از دلایل مهم انتقال مرکز ترور به کنسولگری ایران در برلین شد، که اولین جنایت تروریستی که مستقیماً زیر نظر سران رژیم تهران انجام گرفت، ترور رفیق دکتر شرفکنندی و یارانش در رستوران میکونوس برلین بود.

رژیم اسلامی ایران و محکومیت سران آن به ترور دگراندیشان

همانگونه که برای همه هموطنان و بویژه نیروهای مترقی واضح و روشن است، خلق کرد به رهبری احزاب مترقی خود و بویژه حزب دمکرات کردستان ایران از همان اوج گیری جنبش انقلابی همراه بقیه خلقهای ایران در سرنگونی شاه نقش تعیین کننده ای داشت و بعد از آن نیز تا اولین حمله به کردستان پا به پای دیگرانقلابیون این پیروزی چشم گیر بردیکتاتوری را از آن خود می دانست، ولی از چشم آیت الله خمینی و دیگر سران حکومت جدید، کردستان "جای امنی برای باصطلاح ضد انقلاب است" و کردها و رهبران سیاسی آنها خطرناک اند و باید بهرنحوی این منطقه زیر کنترل کامل درآید و سران مهم کرد، مانند دکتر قاسملو، سید عزالدین حسینی و دیگر شخصیت های درجه اول کرد از میان برداشته شوند. مسلماً تا زمانی که این رهبران در داخل کردستان بودند، به دلیل حمایت مردم از آنها و ضعف حکومت مرکزی، جان شان در امان ماند. ولی با اوج گیری جنگ ایران و عراق و تمرکز نیروهای رژیم در اقصا نقاط کردستان به بهانه جلوگیری از نفوذ دشمن، دیگر امکان ماندن رهبران کرد و دیگر رهبران اوپوزیسیون در منطقه باقی نماند. لذا آنگاه که به نحوی جان سالم بدر بردند، مجبور به ترک مملکت شدند. با این امید که از تیررس جنایتکاران بدور باشند که متأسفانه اینطور نشد.

گرچه آیت الله خمینی در روزهای نخستین انقلاب، علناً خواستهای درونیش را تا حد امکان بر زبان نمی آورد، ولی آنطور که بعدها در خاطرات آیت الله منتظری افشا شد، سیاست او بر آن پایه می چرخید که مثلاً شیخ صادق خلخالی در ماه مه 1979 به روشنی در جماعات زیرین بیان داشته است: "کسانی را که بجنگ خدا و پیامبر او می روند و یا کسانی را که کوشش می کنند به روی زمین فساد ایجاد کنند و یا آن را گسترش دهند، این کسان را می توان کشت. حکومت های خارجی اجازه ندارند هیچ فردی را که چنین انسانهای فاسدی را که کشته است، دستگیر کنند، زیرا که این افراد صرفاً دستورات شورای انقلاب اسلامی ایران را به اجرا گزارده اند".

خوب از نظر این آقایان هر کسی پیرو مطلق ولایت فقیه نباشد و از آنان تابعیت نکند، فاسد است!

